

کتاب

بازگشت به اسلام

اثر

علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

شرح

شیخ صالح سبزواری

پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح شیخ صالح سبزواری

درس سی و پنجم

اقامه‌ی کلّ اسلام

صفحه ۱۰۰ تا ۱۰۲

(أعوذ بالله من الشيطان الرجيم)
 بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

در درس قبل روشن شد که بر خلاف پندار اسلام‌گريزان، اسلام تأمین کننده‌ی سعادت مسلمانان و حلال مشکلات مادی و معنوی آنان است، مشروط به اینکه از یک سو عین آن عاری از هر زیادتیی و از سوی دیگر کل آن بدون هر نقصانی اقامه شود. درباره‌ی ضرورت اقامه‌ی عین اسلام در درس قبل به تفصیل سخن گفتیم و در این درس درباره‌ی ضرورت اقامه‌ی کل اسلام سخن می‌گوییم. سیدنا المنصور تحت عنوان

۲. اقامه‌ی کل اسلام

(می‌فرماید): افزون بر اقامه‌ی عین اسلام به صورت خالص و بر کنار از عقاید و احکام غیر حقیقی (که ضرورت آن در درس قبل روشن شد)، اقامه‌ی کل اسلام به صورت کامل و بر کنار از تجزیه (یعنی جدا کردن اجزاء آن از یکدیگر) و تبعیض (یعنی ترجیح جزئی از آن بر جزئی دیگر)، ضروری است؛ زیرا اسلام، یک مجموعه‌ی مرتبط و به هم پیوسته (یعنی غیر قابل تجزیه و تبعیض)، مانند یک نظام دقیق (نظیر ساعت) و زنجیره‌ی حلقه در حلقه (نظیر تسبیح) است که هر جزء آن (نه به صورت مستقل، بلکه) با نظر به جزء دیگرش، تشریع شده (مثلاً احکام جزایی آن از یک سو با نظر به احکام عبادی آن و از سوی دیگر با نظر به احکام اقتصادی آن تشریع شده)، به نحوی که قطع نظر از آن، قابل تشریع (توسط خداوند) نبوده (چراکه عادلانه نبوده) و چه بسا تشریع آن، ناقض غرض بوده است (چراکه خداوند عادل است و غرض او تحقق عدالت بوده است)؛ مانند دانه‌های تسبیح که (دقیقاً سی و سه دانه است و) هر یک به اعتبار جزئی از کل (یعنی یکی از سی و سه تا) ساخته شده است و هیچ یک به تنهایی ارزشی ندارد و جز در قالب کل سودمند نیست و با این وصف، وجود اجزاء آن، در ضمن وجود کل آن است (یعنی اجزاء آن قطع نظر از کل آن معنا ندارد و وجود اجزاء به عنوان «دانه‌های تسبیح» متوقف بر وجود «تسبیح» است که عبارت از

مجموع دانه‌هاست) و با زوال کل آن، اجزاء آن نیز از بین می‌رود (یعنی وقتی تسبیح از بین رفت، دانه‌های تسبیح هم ماهیت خود را از دست می‌دهند و دیگر با این ماهیت، وجود ندارند). به همین ترتیب، اجزاء اسلام نیز (اعم از عقاید و احکام آن) به اعتبار کل آن، تشریع شده است و جز در صورت اقامه‌ی کل آن (با هم)، سودمند نیست (و غرض خداوند را تحصیل نمی‌کند)، بلکه چه بسا در صورت عدم اقامه‌ی کل آن، اقامه‌ی اجزائی از آن به تنهایی، زیانبار است (مانند برخی کشورهای اسلامی که احکام اقتصادی اسلام را اجرا نمی‌کنند، ولی احکام جزایی آن را اجرا می‌کنند و نتیجه این می‌شود که دست گرسنگان و پابرهنگان و آوارگان و یتیمان و گدایان به خاطر دزدی بریده می‌شود و دزدان اصلی که حاکمان قلدر هستند بدون هیچ مجازاتی بر ثروت و قدرت خود می‌افزایند)؛ مانند داروهایی که طیب، با نظر به ترکیب‌شان با یکدیگر تجویز کرده و استعمال برخی از آن‌ها جدا از برخی دیگر، خطرناک است (مثلاً دارویی قوی را برای از بین بردن عفونت در بدن تجویز می‌کند و در کنار آن دارویی را برای صیانت از معده می‌نویسد و تأکید می‌کند که داروی اول را بدون داروی دوم مصرف نکن؛ چراکه معده‌ات را از بین می‌برد)؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ۚ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾^۱ «و از قرآن چیزی را نازل می‌کنیم که برای مؤمنان درمان و رحمت است، در حالی که ظالمان را جز زیان نمی‌افزاید»! این بدان معناست که قرآن، با آنکه طبعاً (یعنی بنا بر طبیعت الهی خود) مقتضی درمان و رحمت است، برای ظالمانی که آن را کلاً یا جزئاً اجرا نمی‌کنند (و از این حیث موانعی در عقاید و اعمال خود دارند)، زیان‌آور است (چون ظالم کسی است که قرآن را کلاً یا جزئاً اجرا نمی‌کند و با این وصف، قرآن تنها برای کسی شفا و رحمت است که همه‌اش را به طور کامل اجرا می‌کند). از این رو، خداوند به پیامبرش هشدار داد که نباید بخشی از احکام اسلام را به خاطر خواهش‌های ظالمان، واگذارد و فرمود: ﴿وَاحْذَرْهُمْ ۚ إِنَّ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ﴾^۲ «و از آنان بر حذر باش که تو را از برخی از آنچه خداوند به تو نازل کرد باز ندارند»؛ (روشن است که این حذر را باید دیگران هم داشته باشند). همچنانکه پس از فرو فرستادن حکمی از احکام اسلام (که بنا بر روایت برخی مفسران مسلمان مانند ابن ابی حاتم در تفسیر القرآن العظیم [ج ۴، ص ۱۱۷۲]، ثعلبی در الکشف و البیان [ج ۴، ص ۹۲]، واحدی در أسباب نزول الآیات [ص ۱۳۵]، عینی در عمدة القاری [ج ۱۸،

۱. اسراء/ ۸۲.

۲. مائدة/ ۴۹.

ص ۲۰۸]، سیوطی در الدر المنثور [ج ۲، ص ۲۹۶]، شوکانی در فتح القدير [ج ۲، ص ۶۰] و آلوسی در تفسیر خود [ج ۶، ص ۱۹۳] ولایت علی بن ابی طالب بود) در پایان عمر پیامبرش (یعنی در حجة الوداع)، او را به تبلیغ آن فرمان داد و به حسب ظاهر (با توجه به اینکه باطناً می دانست او آن را تبلیغ می کند) تهدید نمود که در صورت عدم تبلیغ آن (یک حکم)، کل رسالتش را تبلیغ نکرده است، چنانکه فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۚ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ ۚ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ۚ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾^۱ «ای پیامبر! چیزی که از پروردگارت به تو نازل شد را تبلیغ کن؛ چراکه اگر نکنی، رسالتش را تبلیغ نکرده ای و خداوند تو را از مردمان پاس می دارد! بی گمان خداوند گروه کافران را هدایت نمی کند!»! همچنانکه وقتی پیامبرش در پایان عمر خود (یعنی در حجة الوداع)، آن حکم را تبلیغ نمود، فرمود: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^۲ «امروز دین تان را برایتان کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دین، برایتان پسندیدم»؛ به این معنا که تا پیش از آن روز (که بنا بر برخی روایات، روز غدیر خم و بنا بر روایاتی دیگر، روز عرفه بود) و (پیش از) تبلیغ حکم مذکور که واپسین حکم اسلام بود (با توجه به اینکه ثابت است بعد از آن دیگر حکمی تشریع نشد)، دین برای مسلمانان کامل و نعمت برای آنان تمام نبود و خداوند هنوز اسلام را برای آنان به عنوان دین، نپسندیده بود (این لازمه ای اکمال دین و اتمام نعمت در این روز است؛ با توجه به اینکه اگر پیش از این روز دین کامل و نعمت تمام بود، چنین سخنی معنا نداشت. البته نقصان دین و نعمت پیش از این روز منافی با کمال خداوند نبوده)؛ چراکه او کامل است (و نقصان دین و نعمت او پیش از این روز، ناشی از نقصان او نبوده، بل ناشی از نقصان ذاتی و طبیعی مردم بوده است که ظرفیت و قابلیت دریافت دین و نعمت او به صورت کامل و یکجا را نداشته اند؛ چنانکه مثلاً تحریم خمر به صورت تدریجی و در چند مرحله انجام شد به دلیل اینکه مردم ظرفیت و قابلیت پذیرش آن را در اوایل اسلام نداشتند) و تبعاً (خداوند به اقتضای کمال خود) دین کامل را می پسندد و اسلام ناقص که جزئی از اجزاء آن کم است را برای مسلمانان نمی پسندد (البته این تعبیر بنا بر مبنای اصولی هایی است که عناوین شرعی را وضع شده برای اعم از صحیح می دانند، و گرنه بنا بر مبنای صحیحی ها، به اسلام ناقص، اصلاً اسلام گفته نمی شود و از برخی عبارات سیدنا المنصور نیز همین برداشت می شود)؛ چراکه چنین

۱. مائدة/ ۶۷.

۲. مائدة/ ۳.

اسلامی (اگر بتوان تسامحاً آن را اسلام نامید)، به دلیل نقصان خود، نمی‌تواند پیروانش را به کمال برساند (با توجه به این قاعده‌ی عقلی که فاقد شیء نمی‌تواند مُعطی آن باشد)، بلکه به دلیل فقدان انسجام و هماهنگی میان اجزایش، زمینه‌ساز تضاد و (به تبع آن) فساد است (با توجه به اینکه در بخش یکم تبیین فرمود که تضاد مستلزم فساد است) و با این وصف، التزام به اسلام ناقص (با توجه به تضاد موجود در آن)، از عدم التزام به اسلام، اگر خطرناک‌تر نباشد، کم‌خطرتر نیست (به نظر می‌رسد که سیدنا المنصور می‌خواسته است بفرماید «خطرناک‌تر است»، ولی چیزی او را بازداشته و آن احتمال تساوی تبعات ترک کلّ اسلام و ترک اجزائی از آن بوده و از این رو، به قدر متیقّن بسنده فرموده است. با این وصف، مراد این بزرگوار آن است که هر کس جزئی از اسلام را ضایع کند، مانند کسی است که کلّ آن را ضایع کرده باشد؛ همان طور که هر کس یک آیه از قرآن را انکار کند، مانند کسی است که کلّ آن را انکار کرده باشد؛ البته اگر بدبخت‌تر از او نباشد؛ با توجه به اینکه تارک کلّ اسلام مدّعی مسلمانی نیست و لذا عقاید و اعمال نادرستش به اسلام نسبت داده نمی‌شود، ولی تارک اجزائی از اسلام مدّعی مسلمانی است و لذا عقاید و اعمال نادرستش به اسلام نسبت داده می‌شود. جدای از آنکه تارک کلّ اسلام با روی آوردن به دموکراسی و مانند آن، دست کم دنیای بهتری برای خود تحصیل می‌کند، ولی تارک اجزائی از اسلام با روی آوردن به حکومت ابو بکر بغدادی و امثال او، هم دنیای خود را ویران می‌کند و هم آخرت خود را!!؛ همچنانکه مسلمانان، در بسیاری از زمینه‌ها (مانند امنیّت، اقتصاد و عدالت اجتماعی) مشکلات بزرگ‌تری نسبت به دیگران (یعنی غیر مسلمانان) دارند و این به سبب التزام آنان به اسلام ناقص است. (حال سؤال آن است که با این حساب، چه باید کرد؟! آیا باید همین اسلام ناقص را هم رها کرد و به کافران پیوست؟! آیا باید همه‌ی عقاید و احکام اسلام را وا گذاشت و یک جهان‌بینی مادی را برای ادامه‌ی زندگی انتخاب کرد؟! البته (پاسخ این سؤال منفی است؛ زیرا) واضح است که این (زیانبار بودن اقامه‌ی اسلام ناقص) به معنای لزوم دست کشیدن از (کلّ) اسلام نیست، بلکه بالعکس به معنای لزوم اقامه‌ی آن به صورت کامل است (و این همان نقطه‌ای است که سیدنا المنصور در آن از دیگران جدا می‌شود؛ با توجه به اینکه دیگران از دو گروه بیرون نیستند: گروهی که بر خلاف این بزرگوار به اقامه‌ی اسلام ناقص قانع‌اند و آن را بهتر از ترک اسلام به طور کلی می‌دانند و آن‌ها دوستداران حکومت‌های اسلامی در منطقه‌اند که می‌گویند خداوند حاکمان ما را حفظ کند که همین مقدار از اسلام را اقامه می‌کنند و مثل فلان حاکمان کافر نیستند که هیچ جزئی از اسلام را اقامه نمی‌کنند و گروهی دیگر که مانند این

بزرگوار اقامه‌ی اسلام ناقص را زیانبار می‌دانند، ولی معتقدند که اقامه‌ی کل آن به صورت کامل ممکن نیست و با این وصف، باید آن را کنار گذاشت و به سراغ الگوهای مادی و غیر اسلامی رفت. این‌ها دو گروه موجود در جهان اسلام هستند، در حالی که سیدنا المنصور از هر دو گروه تمایز می‌یابد؛ به این ترتیب که از یک سو به اقامه‌ی اسلام ناقص قانع نیست و آن را زیانبار می‌داند و از سوی دیگر، اقامه‌ی کل آن را به صورت کامل، ممکن می‌شناسد و برای آن راهکار ارائه می‌کند؛ چراکه خداوند به اقتضای کمال خود، آن را کامل ساخته (با توجه به اینکه کمال مقتضی اکمال هر چیزی است که قابلیت کمال را دارد) و از کمال آن (در کتاب خود) خبر داده (و فرموده) است: **«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»**؛ «امروز دین‌تان را برایتان کامل کردم» و اگر نقصانی در آن پدید آمده که موجب عدم تکامل مسلمانان شده، ناشی از خداوند نبوده، بلکه از خود مسلمانان نشأت گرفته است؛ چراکه آنان، (دانسته یا نادانسته) بخش‌هایی از اسلام را گرفته و بخش‌هایی از آن را رها کرده‌اند و همه‌ی آن را به صورت کامل بر پا نداشته‌اند (چنانکه از تبعات آن به مثابه‌ی معلول آن معلوم است)، در حالی که خداوند به روشنی از این کار بر حذر داشته و فرموده است: **«أَفْتَوْمُنُونَ بِنِعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرْذَلُونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ ۖ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»**^۱ «آیا به بخشی از کتاب ایمان می‌آورید و به بخشی دیگر کافر می‌شوید؟! سزای کسی از شما که چنین کاری می‌کند چیست جز خواری در زندگی دنیا و اینکه در روز قیامت به اشد مجازات بازگردانده شوند و خداوند از آنچه می‌کنید بی‌خبر نیست»! (نکته‌ی ظریفی که در این آیه‌ی شریفه وجود دارد و گواه دیگری بر اصالت و صحت مبنای سیدنا المنصور شمرده می‌شود آن است که خداوند ایمان به بخشی از کتاب و کفر به بخشی دیگر از آن را مستوجب **«أَشَدُّ الْعَذَابِ»** دانسته و این به معنای آن است که کفر به بخشی از کتاب در نزد او با کفر به کل کتاب برابر است؛ چراکه شدیدتر از **«أَشَدُّ الْعَذَابِ»** عذابی نیست). روشن است که (با توجه به این آیه‌ی شریفه) خواری مسلمانان در زندگی دنیا (که هم‌اکنون مشهود است)، پی‌آمد همین عمل گزینشی (آنان) به اسلام است و با این وصف، بازگشت آنان به اشد مجازات در آخرت (در صورتی که «بازگشت به اسلام» نکنند)، بنا بر وعده‌ی خداوند (فی الجملة) حتمی است. همچنانکه خداوند به صراحت، کسانی که (هر بخش از دین را می‌پسندند می‌گیرند و هر بخش از آن را نمی‌پسندند و می‌گذارند و به این ترتیب)، رویکردی تبعیض‌آمیز در حوزه‌ی دین دارند را تهدید کرده

و عمل به برخی اجزاء قرآن جدای از برخی اجزاء دیگرش را ناروا شمرده و فرموده است: ﴿كَمَا أُنزِلْنَا عَلَى الْمُتَسِمِينَ؛ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ؛ فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ؛ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱ «همچنانکه بر جداکنندگان نازل کردیم؛ همانان که قرآن را بخش بخش می‌کنند؛ پس به پروردگارت سوگند که از همه‌ی آنان بازخواست می‌کنیم؛ درباره‌ی کاری که انجام می‌دادند!» بل کسانی که دین خود را (به اجزاء مختلف) تجزیه کرده‌اند و همه‌ی آن را به عنوان واحدی بسیط (یعنی یک کل غیر قابل تجزیه) بر پا نداشته‌اند، از پیامبر خود بیگانه شمرده (یعنی از پیروان او ندانسته و حساب آنان را از او جدا کرده) و فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَتَقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾^۲ «هرآینه کسانی که دین خود را پاره پاره کردند و گروه گروه شدند، تو را با آنان کاری نیست! کارشان تنها با خداوند است و آن گاه آنان را به کاری که می‌کردند آگاه خواهد کرد!»

حاصل آنکه اقامه‌ی اسلام، هنگامی موجب نیل به سعادت و رهایی از مشکلات است که همه‌ی آن به منزله‌ی حکمی واحد، اقامه شود (مانند روزه که حکمی واحد است و با خوردن باطل می‌شود، خواه یک لقمه نان خشک باشد و خواه یک گوسفند بریان)؛ با توجه به اینکه اسلام حقیقتاً نیز حکمی واحد است (چنانکه خداوند به منزله‌ی حکمی واحد به اقامه‌ی آن امر کرده و فرموده است: ﴿فَلَهُ أَسْلِمُوا﴾ [حج/ ۳۴]؛ «برای او مسلمان شوید» و فرموده است: ﴿أَنِ اقِيمُوا الدِّينَ﴾ [شوری/ ۱۳]؛ «دین را اقامه کنید» و لذا همان طور که رکوع و سجود جدا از هم در نظر گرفته نمی‌شود و هر دو برای تحقق نماز لازمند، احکام اسلام نیز جدا از یکدیگر در نظر گرفته نمی‌شوند و همگی برای تحقق اسلام لازمند) و اجزاء موجود در آن، مانند اجزاء موجود در یک دستگاهند که به رغم تعدد (ظاهری)، دستگاهی واحد را به وجود می‌آورند (مانند قطعات موجود در یک رایانه) و عدم کارکرد هر یک از آن‌ها، بر کارکرد سایر اجزاء تأثیر (منفی) می‌گذارد و (دیر یا زود) کل دستگاه را از حرکت (یعنی فعالیت لازم) باز می‌دارد. (بنابراین، نباید هیچ جزئی از اسلام را کوچک و کم‌اهمیت شمرد و باید همه‌ی اجزاء آن را مثل یکدیگر اقامه کرد؛ زیرا شارع همه‌ی آن‌ها یکی است و هر چیزی که او تشریح کرده، بزرگ و مهم است.

و السلام علیکم و رحمت الله

۱ . حجر/ ۹۰ تا ۹۳ .

۲ . أنعام/ ۱۵۹ .